

فصل اول: زن در مفهوم اسلام

(۱) خلقت آدم و حوا:

سخن خداوند مبنی بر خلقت خلیفه‌ای برای خود به منظور آبادانی زمین و بخشش خصال و توانایی‌هایی که او را شایسته سجده در برابر خدا سازد، تحقق پذیرفت. پس مشتی مبارک از خاک برگرفت و از روح خود در آن دمید. انسانی آراسته متمثل شد. آنگاه فرشتگان را فرمود تا در برابر آدم سجده کنند و همگی سجده کردند.

چون اراده خداوند سبحان بر این بود که نسل این مخلوق بزرگوار فزونی یابد، برای او همسری از خودش آفرید. خداوند جلیل‌القدر گوید: «کسی که شما را از نفسی واحد خلق کرد و از جنس او همسرش را بیافرید و از آن دو مردان و زنان بسیار را پراکنده ساخت...»^۱

مراد از نفس واحد، آدم و منظور از همسرش، همان حواست.

(۲) ساختار درونی انسان:

از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که انسان براساس ساختار خود از دو عنصر تشکیل شده است: عنصر جسم و عنصر روح. او علاوه بر آنکه جسمی صرفاً مادی است، با عالم مجرد دیگری نیز درهم آمیخته است؛ عالمی که دربردارنده تمام طبایع و جهتگیری‌های روحی‌ای است که تمام انسانها در آن مشترک‌اند. در واقع تأکیدی

زن در اسلام
لیب بیضون

نهی الموعظه
ج ۱۰

۳۴ شماره ۱۰

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

است بر یگانگی نفسی که از آن خلق شده‌اند. این نفس علی‌رغم قدرت و فعالیتی که در وجود انسان دارد، طلسمی عجیب و غریب است. طلسمی که عقل‌ها از ادراک‌کننده آن و کشف حقیقتش عاجزند. غریب‌ترین طلسمی که در مورد آن وجود دارد، این است که نفس، جهتگیری‌ها و غرایز متناقضی دارد، به گونه‌ای که هیچ‌گرایش پاک‌تری درون آن نیست، مگر آنکه در تقابل با آن رویکردی زشت و ناپسند وجود دارد. ارزش این مخلوق نو، وابسته به اراده‌ای است که خداوند در زمینه اختیارات عملکردی به وی داده است. چراکه ارزش این مخلوق به کارهایی است که از ذات او سرچشمه می‌گیرد؛ نه اعمالی که به اجبار و بی‌اختیار انجام دهد. لذا به منظور دستیابی به این ارزش، انسان باید مورد آزمون و امتحان قرار گیرد و لازمه چنین امری، آن است که پایه‌های انگیزه‌های خیر، انگیزه‌های شر نیز موجود باشد.

(۳) ارزش انسان:

قرآن کریم، ارزش انسان را براساس این تصویر اصیل که انسان موجودی ترکیب یافته (از خیر و شر) است، تعیین می‌کند. بنابراین ارزش او، به میزان پاسخگویی او به عوامل خیر و مقاومتش در برابر عوامل شر است و این همان است که خداوند از آن با عنوان تقوی تعبیر می‌کند: «گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست».^۲

(۴) توزیع توانمندی‌ها:

از آن زمان که خداوند سبحان مبداء زوجیت را در خلقت انسان قرار داد، بارها و مسئولیتهای زندگی را میان دو زوج به گونه‌ای عادلانه براساس مبداء عدالت تقسیم کرد و به تبع آن، به هر یک توانایی‌ها و گرایش‌هایی متناسب با وظیفه‌خواست شده از او بخشید. بنابراین، هر یک از زن و مرد به واسطه مواهب و گرایش‌هایی که خداوند به او داده است، نسبت به انجام وظایفش از دیگری تواناتر است و عدالت الهی بار دیگر در اینجا ظاهر می‌شود که خداوند سبحان از انسان چیزی جز آنچه که شایستگی و صلاحیت انجام آن را داشته باشد، طلب نمی‌کند. این مطلب مصداق این سخن خداوند متعال است که: «خداوند هیچ نفسی را جز به اندازه‌ی وسع و توانایی‌اش مکلف نساخته است».^۳

براساس همین نظریه است که هرگاه مرد وظیفه‌اش را انجام دهد و زن نیز به وظیفه خود عمل کند، به نیروی دو برابر عظیمی از توان زوجین دست می‌یابیم و در نتیجه مردم در سعادت و آرامش زندگی می‌کنند. از همین دیدگاه درمی‌یابیم که تعریف عام از ارزش فرد در اجتماع خود، همان است که ارزش او به میزان عمل به وظیفه‌ای است که بر طبق توانایی‌های او داده شده از جانب خداوند صورت می‌پذیرد. این مطلب، بیانگر سخن امام علی علیه السلام است که فرمودند: «ارزش هر فرد به کاری است که آن را به نیکی انجام دهد». مراد همان انجام خوب و شایسته

کارهای شخص است.

باشد، اقدام به کارهایی می‌کند که باعث دوری او از خطرها می‌شود.

(۵) سازگاری توانایی‌ها با وظیفه:

تقسیم توانایی‌ها و گرایش‌ها و امیال میان زوجین، در واگذاری امرزادن فرزند و تربیت او به زن متجلی می‌شود. به همین منظور، خداوند سبحان به زن ظرف و جایگاه بارداری را اعطا کرده است - منظورم رحم است - و نیز قدرت تحمل دردهای بارداری و وضع حمل، و پس از آن شکیبایی بر تربیت، تغذیه و نظافت کودک را به او داده است. در عین حال که در وجود او عاطفه بسیاری برای مهربانی و مدارا و سازگاری با کودک قرار داده است. بنابراین به هنگام تربیت کودک، به خاطر همین انگیزه عاطفی، به رنج و خستگی اهمیتی نمی‌دهد یا احساس ملالت و ناتوانی نمی‌کند. این‌گونه، وظیفه او تحقق می‌یابد و او نقش خود را ایفا می‌کند و توانایی‌های خود را برای خدمت به اجتماع و ساختن هسته اساسی آن - یعنی خانواده - صرف می‌نماید. از جمله انگیزه‌ها و موجبات این‌گونه تربیت کودک و نگهداری او، آن است که خداوند سبحان طبایعی ضروری در زن آفریده که آن را در مرد قرار نداده است. از جمله این طبایع، قدرت شکیبایی، مهربانی و ترس است. چرا که تربیت کودک نیاز به صبر و شکیبایی دارد و کودک به علت ناتوانی‌اش نیازمند رحمت و مهربانی است، نه قدرت و اگر زن در مورد کودکش هراسان

نیم‌بلدغه
۱۰۱

۳۶ شماره ۱۰

اما مرد؛ خداوند او را مکلف به حمایت از خانواده‌ای کرده که در آن کودکان در سایه مادرشان زندگی می‌کنند. مادری که به نگهداری آنان همت گماشته است. به همین خاطر خداوند عقل و توانایی‌های بدنی بیشتری به مرد عطا کرده است. چرا که مرد با دوراندیشی خود می‌تواند مصلحت خانواده را بسنجد و با قدرت عضلانی و غیرتش می‌تواند کیان خانواده را حمایت کند؛ چنانکه اگر کسی اراده دستیابی و تجاوز به کرامت وطن و شرافت عقیده او را کند، از آنها دفاع می‌کند.

اسلام، در پاسخ به گرایش‌ها و امیال شریف انسان و رغبت به ایجاد زندگی سعادت‌مندانه و آرام اجتماعی، ازدواج را قانونی کرده است. ازدواجی که براساس پایه‌هایی روشن میان زوجین بنا شده باشد... و زن متعلق به مرد باشد، نه کس دیگری؛ و نیز به منظور محدود ساختن عوامل فسق و فساد^۴، به زن دستور رعایت حجاب و منع آمیزش شبهه‌ناک را داده است. در عین حال، اسلام به ضرورت تعلیم و فرهیخته ساختن زن و افزودن تعالیم دینی و اخلاقی او تأکید می‌ورزد تا زن بتواند وظیفه تربیتی خود را به نحو کامل انجام دهد.

فصل دوم: مناقشه جسورانه

این مطلب را کتمان نمی‌کنم که انگیزه من از نوشتن این موضوع، بحث و مناقشه تندی بود که میان من و یکی از دختران جوان ایرانی در پی مراسم اختتامیه جشن هزاره نهج البلاغه رخ داد؛ جشنواره‌ای که از ۱۲ تا ۱۶ رجب ۱۴۰۱ هجری، برابر با ۱۷ تا ۲۱ می ۱۹۸۱ م، توسط مؤسسه «بنیاد نهج البلاغه» برگزار شد.

اولین سؤال این دختر از من به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران در نهج البلاغه این بود که: چرا امام علی علیه السلام در نهج البلاغه بر زن شوریده و نه تنها یک کلمه از او ستایش نکرده، بلکه فرموده است: «زن» به تمامی شر است، و برترین شر در مورد او آن است که گزیری از او نیست.» در ابتدا از کلامش یکه خوردم؛ اما بعد با ملایمت شروع به سخن گفتن با او کردم، تا جایی که به بصیرت دست یافت و به راه درست هدایت شد. به او گفتم:

ای دوشیزه! اولاً ظن و گمان خود را نسبت به امام خود نیکو گردان. چرا که امام علی علیه السلام دشمن هیچ‌کس نیست. او بی‌تردید دوست حق و دشمن باطل است. ثانیاً: تو می‌دانی که رأی و نظر هر مردی نسبت به زن، حاصل تجربه زندگی او با زن است - منظورم همسر اوست - بنابراین اگر همسر مرد، بد باشد، گمان می‌کند که همه زن‌ها بد هستند، و اگر همسرش صالح و شایسته باشد، اعتقاد پیدا می‌کند که همه زنان عالم شایسته‌اند. همسر امام علی علیه السلام نیز فاطمه زهرا - سرور

زنان دو جهان - بود که بنا بر اعتقاد ما از هرگونه خطایی معصوم بود. پس نظر حضرت [با وجود چنین زنی] نسبت به زن چگونه خواهد بود؟ ناگزیر باید نظر بسیار خوبی باشد.

ثالثاً: زنان در یک درجه و سطح نیستند. در میان آنها - همانند مردان - زن مؤمن و کافر، پرهیزکار و بدکار هست. این مطلب را قرآن کریم به گونه‌ای که هیچ تردیدی در آن نیست، بیان کرده است. حتی قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، همسر فرعون را مثال می‌زند که شوهرش از بزرگ‌ترین کافران بود، در حالی که خود او از بزرگ‌ترین مؤمنان به‌شمار می‌آمد، و بدین سبب شایستگی آن را یافت که در بالاترین درجات بهشت قرار گیرد.

خدای متعال می‌فرماید: «خداوند برای کسانی که کافر شدند، زن نوح و زن لوط را مثال می‌زند. این دو تحت امر دو بنده از بندگان صالح ما بودند، اما به آنها خیانت کردند. پس هیچ چیز آن دو زن را از خداوند بی‌نیاز نمی‌سازد و به آنها گفته می‌شود که همراه با واردشوندگان، به آتش دوزخ وارد شوید. و خداوند برای کسانی که ایمان آوردند، زن فرعون را مثال می‌زند؛ آنگاه که گفت: پروردگارا! در نزد خودت خانه‌ای در بهشت برای من بساز و مرا از فرعون و اعمال او نجات ده و مرا از قوم ظالم و ستمگر برهان!»

آیات آخر سوره تحریم:

پس وقتی امام علی علیه السلام تمام این مطالب را می دانسته و بعد در نهج البلاغه می گوید: «زن، به تمامی شر است و بدترین شر در او آن است که از وی گزیری نیست»، یا می فرماید: «زنان دامهای ابلیسند»، منظور آن حضرت، همسرشان فاطمه زهرا و زنان مؤمنی همانند ایشان، همچون خدیجه و مریم و آسیه نیست، بلکه مقصود وی تنها زن کافر و فاسقی است که همچون شیطان، بلکه بدتر از شیطان است. زیرا چنین زنی بر طبق هواها و هوسها و شهواتش رفتار می کند، بی آنکه ضابطه یا مانعی برای خود در نظر گیرد.

سپس با او به بحث در مورد این سخن حضرت علی علیه السلام پرداختیم که فرموده اند: «زنان، کم خرد، کم بهره و ناقص الایمان هستند...» و برای آن دختر روشن نمودم که هر کس به این سخن اعتراض کند، بر امام علی علیه السلام اعتراض نکرده، بلکه به خداوند متعال اعتراض نموده است؛ چرا که امام، این سخن را از جانب خود نگفته؛ بلکه قرآن این مطلب را تصویب کرده است. از جمله اصول و قوانینی که خداوند در قرآن نازل کرده و هیچ شکی در آن نیست، این است که شهادت یک مرد در قضاوت، برابر با شهادت دو زن است و بهره و نصیب مرد در ارث برابر با بهره و نصیب دو زن است، و زن به هنگام حیض و نفاس از نماز و روزه بازمی ماند.

امام این صفات و خصوصیات را برای بیان واقعیت ذکر کرده است، نه برای توهین به

ارزش زن. پس اموری که مربوط به زنان می شود، موجب شده تا به بعضی از صفات متصف گردند؛ نظیر غلبه عاطفه بر عقل [ناقص العقل بودن] و گرفتن نیمی از میراث [کم بهره بودن] و بازماندن از نماز و روزه در حالت حیض [ناقص الایمان بودن]. این مطلب حقیقت دارد. زیرا زنی که تربیت کودکان از او خواسته می شود، به عاطفه بیش از عقل نیاز دارد و زنی که خداوند متعال، عائله مندی و پرداخت خرجی کسی حتی خودش را از او مطالبه نمی کند، نیمی از ارث نه تنها برای او کافی است، بلکه زیاد هم هست؛ و چون تولید نسل بر عهده زن نهاده شده، چاره ای از حیض - که طهارتش را نقض می کند و او را برای چند روز از نماز و روزه محروم می سازد، ندارد. این نقص در برخی ابعاد، موجب پایین آمدن ارزش زن نمی شود و این در صورتی است که ما به او از منظر وظیفه و تکلیفی که دارد، بنگریم.

در مقابل، مرد در برخی ابعاد دیگر ناقص است. در برابر هر صفت ملکه شده ای برای مرد، ملکه و صفت پایداری برای زن وجود دارد. این مطلب، مصداق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که: «زنان نیمه های برابر مردانند.» و البته فضیلت به صفات و توانایی ها نیست؛ بلکه میزان، چگونگی به کارگیری این صفات در راه خیر یا شر و در راه احسان یا دشمنی است. مصداق فرموده علی علیه السلام است که می فرماید: «ارزش هر فرد، به کاری است که

آن را به نیکویی انجام دهد. پس اگر زن، توانایی‌های عالی‌ای را که خداوند آنها را به او اختصاص داده؛ به گونه‌ای شایسته و نیک به کار گیرد، از مرد برتر است.^۵ مثلاً اگر به واسطه عاطفه وافرش به اصلاح و تربیت فرزندان همت گمارد و تمایلی به نیرنگ و غیرت و فساد نداشته باشد و همچنین به میزان بهره‌مندی خود از مال و ثروت به انجام اعمال خیر و نیک اقدام کند و با اسراف و پرداختن به زرق و برقها، مال را هدر ندهد، و اگر در مدت بارداری، صبر و تحمل به خرج دهد تا طفل را به دنیا آورد و بعد او را تربیت کند تا عنصری سازنده در اجتماع شود...، به این ترتیب وی سازنده قهرمانان، مربی نسل‌ها و همتای مردان خواهد بود. در فصل بعدی این کتاب به تفصیل در مورد عوامل سه گانه نقص زن، سخن خواهیم گفت.

فصل سوم: مقایسه صفات زن

و مرد

(۱) مقایسه میان شخصیت زن و

شخصیت مرد:

زنان علی‌رغم تفاوت‌هایی که از حیث استعداد و عواطف با یکدیگر دارند - چنان‌که مردان نیز این‌گونه‌اند - اما این امکان وجود دارد که ما گروهی از صفاتی را که متمایزکننده زنان از مردان است، برای آنها مشخص کنیم. البته این مطلب که زنی وجود داشته باشد که از صفات مردان برخوردار بوده یا بر آنها برتری

جوید، ناممکن نیست؛ اما از نوادری است که قیاس‌ناپذیر است. این مورد ما را بر آن داشت تا بر آنچه که میانگین ویژگیهای مردان است، «شخصیت مردانه» و بر آنچه که میانگین ویژگیهای زنان است، «شخصیت زنانه» اطلاق کنیم. با این سنجش و مقایسه، معمولاً میان این دو شخصیت توصیفی درمی‌گیرد.

بر این اساس، درمی‌یابیم که عنصر زنانه از ویژگیهایی برخوردار است که به‌طور کلی با شخصیت و عنصر مردانه متفاوت است. این تفاوت مطابق با وظیفه‌ای است که برعهده هر یک از آنها نهاده شده است. این تفاوت در کیفیت نیست؛ بلکه در کمیّت است.^۶

هر صفتی در مرد، در زن هم موجود است؛ اما تفاوت در شدت و ضعف است.

(۲) تباین نیروهای روحی:

همان‌طور که زن با مرد، در صفات و خصوصیات بدنی و عضوی اختلاف دارد، از نظر صفات روحی و روانی نیز با او متفاوت است. این صفات و خصوصیات است که ساختار روحی و روانی انسان را می‌سازد، که این ساختار از درون، مرکب از چندین نیروست که از جمله آنها نیروی تشخیص، علم و اراده، نیروی شهوت، شجاعت و خشم است. این نیروها دارای مراکز می‌باشند؛ از جمله: عقل، قلب و نفس، با اقسام مطمئنه، لؤمه و اماره [امرکننده به بدی‌ها].

(۳) قوای روح:

گروهی از فلاسفه بر این اعتقادند که نیروهای روحی و روانی خارج از جسم است؛ در حالی که برخی دیگر عقیده دارند که این نیروها داخل جسم قرار دارد. همچنین برخی بر آنند که عقل، قلب، نفس و روح یک چیزند، و بعضی دیگر میان آنها تفاوت قائل شده‌اند و معتقد به وجود ارتباط سازمان‌یافته‌ای در بین آنها هستند. اینان می‌گویند، روح در وجود انسان در قالب تعدادی قوای مرتبط با یکدیگر تجلی می‌یابد که عبارتند از:

۱- نفس: که مرکز امیال و غرایز خیر و شر است.

۲- قلب: که مرکز اراده و تصمیم‌گیری است.

۳- عقل: که مرکز تشخیص و تمییز میان خیر و شر و زشت و زیباست.

۴- حواس: که مرکز اتصال و ارتباط میان جسم و محیط خارج است.

این نیروها برحسب ترتیبی که گذشت، در ارتباط با یکدیگر طبقه‌بندی می‌شوند. نفس که مرکز تمایلات است، انجام کاری را به قلب الهام می‌کند؛ قلب که مرکز اراده است، از عقل راهنمایی می‌خواهد تا خیر این کار را از شر آن تشخیص دهد و بعد یا تصمیم به انجام آن کار می‌گیرد، یا مانع از انجام آن می‌شود. در صورتی که تصمیم به انجام کار گرفته باشد، حواس از طریق مدیر خود - یعنی عقل -

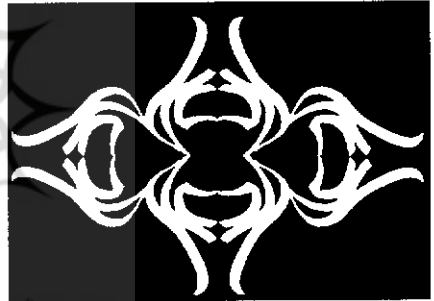
فرمان را دریافت کرده و آن را اجرا می‌کنند، و به همین جهت است که گفته می‌شود: عقل خدمتگزار قلب است و استاد حواس. درباره برخی از این نیروها در ذیل سخن خواهیم گفت:

(۴) عقل:

اولین چیزی که خداوند به واسطه آن، موجود جدیدی را که از روح خود خلق کرد و او را بر کائنات برتری داد، از دیگر موجودات ممتاز ساخت، عقل بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «همانا اولین آفریده‌ای که خداوند - عز و جل - آن را خلق کرد، عقل بود. به او گفت: پیش آ! پیش آمد. سپس به او گفت: باز گرد، و او بازگشت. پس گفت: به عزت و جلالم که آفریده‌ای که در نزد من محبوب‌تر از تو باشد، خلق نکرده‌ام! به واسطه تو می‌گیرم و به واسطه تو عطا می‌کنم و به واسطه تو پاداش و کیفر می‌دهم.»

علماء، عقل را چنین تعریف کرده‌اند: عقل، معرفت و شناخت به کار گرفته شده در جهت دستیابی به منفعت و پرهیز از ضرر است. بنابراین عقل، صاحبش را بر آن می‌دارد تا بر طبق حکمت و مصلحتی که او را از اطاعت خداوند خارج نسازد، رفتار کند. معنای عقل، از «عقل النّاقه» مشتق شده که به معنای بستن و محکم کردن شتر ماده است؛ چنان‌که عقل نیز انسان را از پیروی هوای نفس و انجام اعمال زشت باز می‌دارد. برخی از

علماء نیز، عقل را قوه آماده سازی برای فراگیری علم معرفی کرده اند. اما بر اساس تعریف اول، عقل به کسب علم محدود نمی شود؛ بلکه به عنوان عامل و انگیزه ای برای عمل به مقتضای علم محسوب می شود. پس هنگامی که عقل نسبت به خیر و خوبی علم پیدا کرد، صاحبش را به سمت آن سوق می دهد و چون نسبت به شر شناخت حاصل کرد، صاحبش را از آن باز می دارد. این همان معنایی است که شارع، قصد آن را نموده و حدیث مذکور نبوی در بردارنده همین معناست و امام علی^{علیه السلام} نیز در سخنش آن که



فرموده اند: «عقل، همان است که به واسطه آن، بهشت به دست آورده می شود»، این معنا را اراده کرده اند.

پس هر عقلی، چنانچه از امکانات و توانایی هایی در زمینه علم، فهم، تشخیص و ذکاوت برخوردار باشد و صاحبش را به انجام عمل خیر و اکتساب فضایی که وی را به بهشت وارد می سازد، و ندارد، عقل نیست.

دو معنای ذکر شده عقل در قرآن و حدیث آمده است. حدیث نبوی پیشین به اولین معنای عقل باز می گردد و پیامبر ^{صلی الله علیه و آله} با

این سخن خود، به مفهوم دوم عقل اشاره می کنند: «هیچ کس چیزی برتر از عقل کسب نخواهد کرد. عقلی که او را به راه رستگاری هدایت کند، یا از گمراهی و هلاکت باز دارد.» امیرالمؤمنین ^{علیه السلام} نیز فرموده است: «تو را از عقلت همین بس که راههای گمراهی تو را از راههای رستگاری ات مشخص و آشکار نماید.»

اما در قرآن، در هر قسمتی که به جهت بی عقلی تکلیف از بنده برداشته شده، اشاره به معنای اول عقل دارد، و در هر جایی که خداوند کافران را به خاطر بی عقلی نکوهش کرده، به معنای دوم آن اشاره داشته است... مانند این سخن خداوند متعال که می فرماید: «اینها، مثل هایی است که ما برای مردم می زنیم و در آن تعقل و اندیشه نمی کنند مگر عالمان»^۷؛ و نیز مانند این فرموده خداوند سبحان که: «همانا بدترین چهار پایان نزد خدا، کران و لالائی هستند که تعقل نمی کنند»^۸.

در مسوارد بسیاری، قرآن کافران را نکوهش می کند که عقل دارند اما از آن استفاده نمی کنند. خداوند بزرگ می فرماید: «یا گمان می کنی که بیشترشان می شنوند یا تعقل می کنند؟ آنان جز چهار پایان نیستند؛ بلکه حتی گمراه ترند»^۹.

و خداوند سبحان فرموده است: «به درستی که بسیاری از جنیان و انسانها را برای جهنم آفریدیم [سرانجامشان دوزخ است]. آنان را قلبهایی است که با آن تعمق نمی کنند؛

چشم‌هایی است که با آن به بصیرت نمی‌نگرند و گوش‌هایی است که به واسطه آنها نمی‌شنوند. آنان همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند. آنان همان گروه غافلانند.^{۱۰} مقصود از این آیه آن است که اینها، قلب و چشم و گوش دارند، ولی آنها را در راه خیر و منفعت به کار نمی‌گیرند و از غایت و هدفی که به خاطر آن به وجود آمده‌اند، بازمانده‌اند.

برخی حکیمان گویند: عقل، جوهر بسیط است و برخی دیگر بر آنند که: عقل، جسمی شفاف است که جایگاه آن مغز است و برخی علماء معتقدند که جایگاه عقل و اندیشه قلب است. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «آیا در زمین به سیر و سیاحت نمی‌پردازند، تا آنان را قلب‌هایی باشد که با آن تعقل کنند و گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ به درستی که دیدگان آنها نایبنا نشده، بلکه قلب‌هایی که در سینه‌هاست، کور و نایبنا گشته است.»^{۱۱} سخن امام علی^{علیه السلام} نیز مؤید همین معناست که فرموده‌اند: «عقل در قلب و رحمت در کبد است.»

می‌توان میان دو معنای پیشین عقل نوعی همسازی و سازواری ایجاد نمود؛ به این صورت که برای عقل دو معنا و دو مرکز در نظر بگیریم:

اول: عقل به معنای معرفت و علم، که مرکز آن مغز است.

دوم: عقل به معنای اراده و فرمان، که مرکز آن قلب است.

عقل اول مرکز علم، و عقل دوم مرکز حکمت شمرده می‌شود، و تعریف حکمت، قرار دادن هر چیز در موضع صحیح آن است. چه بسیار عالم فرزانه‌ای که قادر به رفتار سلیم نبوده و عواقب کارها را نمی‌سنجد و براساس منفعت و مصلحت خویش عمل نمی‌کند. پس قلب سلیم آن است که صاحبش را به سعادت دین و دنیا، آخرت و این جهان برساند. به همین خاطر خداوند سبحان فرموده است: «مگر کسی که با قلب سلیم به نزد پروردگار بیاید.»^{۱۲} به دلیل اینکه قلب مرکز اراده و تصمیم‌گیری است، برترین عضو انسان به‌شمار می‌آید؛ البته در صورتی که در یک جهت درست که طریق حکمت است، حرکت نموده و تحت سیطره شهوات و تمایلاتی که آن راز راه حکمت باز می‌دارد و از جاده اعتدال خارج می‌سازد، قرار نگیرد.

تباین میان عقل زن و عقل مرد:

هنگامی که ما در صدد بحث درباره تباین میان عقل زن و عقل مرد برمی‌آیم، درمی‌یابیم که این تباین در یک سری سطوح و عرصه‌ها وجود دارد که عبارتند از:

(۱) در زمینه تشخیص خیر و شر و نفع و ضرر: قدرت تشخیص از جمله امور اساسی‌ای است که در میان انسانها به‌طور مساوی وجود دارد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است: «قسم به نفس و آنکه آن را راست و درست ساخت؛ پس بدکاری و پرهیزگاری‌اش را به وی الهام کرد»^{۱۳}. اما در

امور فرعی و دقیق [موشکافانه]، سطح تشخیص و تمیز هر انسانی با دیگری متفاوت است. در اخبار و روایات آمده است که خداوند عقل را در میان مردان تقسیم کرد؛ برخی از آنها یک مرتبه، برخی دو مرتبه، بعضی سه و بعضی دیگر چهار مرتبه از عقل را دارا هستند. انبیاء از این نظر در بالاترین درجات قرار دارند. همچنین خداوند عقل را میان زنان براساس رتبه و درجه تقسیم کرد و این مطلب مصداق سخن خداوند متعال است که فرموده: «ما رتبه و درجه برخی از آنها را برتر از برخی دیگر قرار دادیم و بالا بردیم».^{۱۴}

می‌بینیم که عنصر و شخصیت مرد، اندکی بر عنصر و شخصیت زن در این زمینه برتری دارد. این مسئله مانع از آن نمی‌شود که برخی از زنان بر برخی از مردان برتری یابند و ممتاز شوند. چنان‌که مستبئی در رثاء مادر سیف‌الدوله حمدانی چنین سروده است: «اگر زنان، همانند این زنی بودند که ما او را از دست دادیم، هر آینه زنان بر مردان برتری می‌یافتند».

۲) اختلاف و تباین در زمینه استفاده از این قدرت تمیز در جهت انجام کار خیر و پرهیز از شر و عدم تسلیم در برابر تمایلات نفس‌آماره به بدیهاست که ما از آن با عنوان اراده‌ای یاد می‌کنیم که مرکزش قلب است. بنا بر اینکه زن، فطرتاً عاطفی است، در پی تمایلات و هواهای خود به سرعت پیش

می‌رود، بی‌آنکه از طریق عقلش در هر امری که رخ می‌دهد، محکم‌کاری کرده و آن را بر محک شرع عرضه دارد و با ترازوی حکمت بسنجد. به همین سبب، قلب او به سمت جریان شهوات بیش از تسلیم در برابر ندای عقل‌گرایش دارد. در نتیجه این اختلاف عقل میان زن و مرد، درمی‌یابیم که مردان به واسطه دوران‌دیشی و صلابت در مورد بنیادی که آن را می‌سازند، با زنان متفاوتند؛ در حالی که زنان با دگرگونی سریع فکری و عدم دقت در بیان و شدت حساسیت و ضعف تحمل و بردباری متمایز می‌شوند.

زنان با کوچک‌ترین امر ناگهانی‌ای به سرعت متأثر شده و با کم‌ترین محنت و سختی‌ای عزم و اراده‌شان از بین می‌رود و به جای اینکه عقل خود را به کار گیرند تا از تنگنایی که در آن گرفتار شده‌اند، رهایی یابند، شروع به گریه و آه و ناله می‌کنند. به جهت عاطفی بودن زن به این شکل، شارع حکیم، شهادت دو زن را معادل شهادت یک مرد قرار داده است.

۳) عقل حفظ‌کننده و عقل نوآفرین: اما هنگامی که از بُعد ذکاوت به عقل می‌نگریم، درمی‌یابیم که تفاوتی اساسی از این جهت میان مرد و زن هست. این مطلب براساس تحقیقاتی است که در علم روان‌شناسی جدید صورت گرفته است. در حالی که هر دو جنس از لحاظ ذکاوت عمومی با یکدیگر برابرند، از جهت طبیعت این ذکاوت با یکدیگر

تفاوت دارند. نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید عقل دو قسم است: قسمی حفظ‌کننده و قسمی نوآور. بخش نوآور از بخش حفظ‌کننده مطالبی را می‌گیرد تا نوآوری و ابداع کند. دیده می‌شود که طبیعت عقل در زنان به قوای حفظ‌کننده متمایل‌تر است. در حالی که طبیعت عقل مردان به قوای نوآوری و ابداع نزدیک‌تر است. از بُعد ذکاوت و هوش می‌بینیم که زنان قدرت بیشتری برای حفظ دانسته‌ها دارند؛ در حالی که مردان به واسطه قدرت تفکر، در زمینه ابداع و اختراع بر زنان برتری دارند. اما از جهت روحی و اجتماعی، طبیعت حفظ‌کننده عقل زن، در تمسک جستن او به عادات و آداب گذشتگان و عدم تجاوز از آنها یا تغییرشان متجلی می‌شود. همچنین سعی زن بر این است که خود را با لباسی بپوشاند که حقیقی نبوده و از واقعیت فاصله دارد، تا همیشه به شکل مظهر فضیلت و حسن رفتار جلوه کند؛ و حال آنکه طبیعت نوآور مرد در مزین شدن او به عقاید و اخلاق و بهره‌گیری از حکمت‌های جدید در زندگی و حرکت او در راه کشف دانش‌های نظری و تطبیقی متجلی می‌شود؛ بدون اینکه اهمیتی به شهرت و دیدگاه مردم نسبت به خود دهد. به همین جهت است که گفته شده: تمدن، ساخته مردان است، نه زنان.

بر این اساس در کشورهایی که تمامی فرصت‌ها را به‌طور مساوی در اختیار هر دو

جنس قرار می‌دهند، می‌بینیم که تعداد زنانی که در ریاضیات و فیزیک نسبت به مردان برتری می‌یابند، بسیار اندک است. در مورد فلسفه، سیاست، موسیقی، سرودن شعر، نقاشی، پزشکی، مهندسی و طراحی لباس نیز وضع چنین است.

(۴) تحوّل عقل و پختگی آن: دانشمندان تفاوتی چشمگیر میان فعالیت عقلی مردان و زنان در خلال مراحل زندگی ملاحظه کرده‌اند. پس اگر عقل مرد در زمینه کامل شدن، از عقل زن، در خلال دوره بلوغ، دو سال عقب‌تر است، موجب می‌شود که فعالیت او تا سطح وسیع‌تری ادامه یابد. این فعالیت عقلی با فعالیت جنسی که پس از پنجاه سالگی محدود می‌شود، تناسب دارد.

(۵) نفس: نفس - مرکز عواطف و عاطفه - ویژگی مقابل عقل محسوب می‌شود. انسان به جهت ساختار روحی‌اش از عقل و عاطفه ترکیب یافته است. این دو، در زن و مرد موجود است؛ اما شدت و ضعف در زن و مرد متفاوت است. هنگامی که خداوند سبحان عقل و عاطفه را میان مردان و زنان تقسیم می‌کرد، عقل مرد را نسبت به عاطفه‌اش بیشتر قرار داد و عاطفه زن را نسبت به عقلش فرونی بخشید و این بدان جهت بود که هر یک از آنها با نقشی که در زندگی به او موكول شده، سازگاری پیدا کند و این تباین و اختلاف سببی برای انس و الفت و گرایش آنها به یکدیگر باشد. این مطلب به معنی برتری مرد

نسبت به زن یا برعکس نمی‌باشد. برتری به سبب وجود شیئی خاص در انسان نیست؛ بلکه فقط به میزان به کارگیری نیروها در جهت خیر است. بنابراین، همان‌گونه که مرد ممکن است عقلش را در جهت حيله و نیرنگ به کارگیرد و مرتکب جرایم و فحشاء شود، این امکان را نیز دارد که عقل خود را در راههای خیر برای حمایت از کیان خود و مساعدت دیگران به کارگیرد. در مورد عاطفه نیز وضعیت همین‌گونه است. زن می‌تواند آن را در جهت نیرنگ و کینه به کارگیرد و در زمین فساد کند؛ همین‌طور می‌تواند آن را در جهت عطف و نسبت به همسر و فرزندان و خدمت به آنها به کارگیرد و زمین را از سعادت و محبت پر کند.

چنان‌که پیش‌تر ذکر کردیم، خداوند سبحان هنگامی که در مورد تقسیم عقل و عاطفه و دیگر استعدادها و قابلیت‌ها میان مرد و زن تفاوت قایل شد، بدان جهت بود که هر یک از آنها بتوانند نقش خود را در زندگی به درستی ایفا کنند و به وظیفه‌اش در این هستی به نحو احسن و اکمل عمل کنند، و میزان برتری، به میزان عمل فرد به این وظیفه و به کارگیری نیروها و توانمندی‌های فطری خود در جهت تحقق آن بستگی دارد.

اهمیت تربیت مادر:

از جمله ثمرات عاطفی بودن زن این است که می‌تواند فرزندانش را تربیت و اداره کند و بذره‌ها را از خیر و خوبی را که بخواهد، در

وجود آنها بکارد. پس اگر ما زن را از کودکی به خوبی توجیه کنیم، به سرچشمه لبریزی از نیروهای خیر دست می‌یابیم که با آن می‌توانیم جامعه بافضیلتی را بنیان گذاریم. به همین خاطر پیامبر ﷺ بر اهمیت آموزش و تعلیم و تربیت دختران تأکید می‌کردند، تا آنجا که فرمودند: «هرکس دو دختر داشته باشد و تربیت آنها را به خوبی انجام دهد، من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم.» در این موضوع، امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - نیز فرموده‌اند: «زن نیمی از جامعه است و تربیت‌کننده نیمی دیگر از آن.» این به خاطر ارزش زن در جامعه و اهمیت تربیت او و توجه به اوست. و ما از این منظر، استمرار بزرگداشت و اکرام مادر و سفارش درباره‌ او را تفسیر می‌کنیم.

پیامبر ﷺ نسبت به مادر سفارش بسیار کرده و فرموده‌اند: «بهشت زیر پای مادران است.» و این جز به جهت فضیلت بسیار زن نسبت به انسان و بشریت نیست. او حامل، به دنیا آورنده و تربیت‌کننده (فرزند) و تحمل‌کننده انواع دردها و عذابهاست.

اختلاف روحی میان زن و مرد:

علم روان‌شناسی میان روحیات مرد و روحیات زن تفاوت آشکاری بیان می‌کند. تحقیقات نشان داده است که روحیه مرد، «عملگر» است و جنبه فعالانه دارد؛ در حالی که روحیه زن جنبه انفعالی و

تأثیرپذیری دارد. این مطلب، گرایش مرد به تجاوز و برتری طلبی نسبت به دیگران را تفسیر می‌کند؛ چنان‌که تمایل زن را به زندگی در سایه مردی که تأمین‌کننده حمایت و سعادتش باشد، تبیین می‌نماید. به همین جهت است که دیده می‌شود بیشتر جرایم مردان قتل و سرقت و تجاوز و حمله است، و حال آنکه بیشتر جرایم زنان زناست.

جنسیت و صفت مادری:

از تفاوت‌های اساسی میان طبیعت مرد و زن، تفاوت از لحاظ جنسی است. خداوند سبحان ترتیب بدیع و نوینی را در زمینه ارتباط میان عناصر خلقت قرار داده است. به همین خاطر، زن، مرد را شیفته خود ساخته و به سمت خویش می‌کشاند؛ کودکان، زن را دلبسته خود می‌کنند و زن به دنبال آنها در تکاپو و حرکت است. بدین ترتیب است که ساختار نیرومند خانواده تکمیل می‌شود. ساختاری که زندگی بر روی زمین را ادامه‌دار می‌کند...

قابل ذکر است که از مهم‌ترین امور ضروری برای مرد، اشباع غریزه جنسی‌اش است و انگیزه او برای ازدواج همین تأمین نیاز جنسی و حفظ خود از فسق و فساد است، بی‌آنکه به موضوع تولید نسل و فرزند بیندیشد. اما انگیزه جنسی زن در مقابل عاطفه مادری‌ای که بر وجودش مستولی است، ضعیف می‌نماید. بنابراین او عمل جنسی را

وسیله‌ای برای دستیابی به فرزند تلقی می‌کند و اگر در آغاز اهتمام و وابستگی او نسبت به همسر معطوف است، با تولد فرزند، این تعلق کاهش می‌یابد؛ فرزند یا فرزندان که با زن رابطه‌ای قوی‌تر از عمل جنسی برقرار می‌کنند و این ارتباط همان ارتباط مادرانه است. زن احساس می‌کند که فرزندان پاره جگر او، و نه، بلکه گرانبهارترین چیز زندگی‌اش هستند.

۶) برخی پدیده‌های روحی زن: ذیلاً

برخی از پدیده‌ها و ویژگی‌های روحی زن را بیان خواهیم کرد.

۱- دلسوزی و مهربانی: زن، به خاطر

عطوفت و مهربانی، دلسوزی و حساس بودن، شدت تأثیرپذیری و سرعت انفعال خود، از مرد متمایز می‌شود. همچنان‌که زن به واسطه صبر و بردباری و قدرت تحملش با مرد متفاوت است. این ویژگی‌های رفیع، با وظیفه زن در زندگی متناسب است. چراکه تربیت کودک نیاز به دلسوزی، مهربانی، عطوفت و رحمت دارد، همان‌گونه که به صبر و بردباری و تحمل نیازمند است.

اما مرد با درشت‌خویی و خشم و قدرت طلبی و زورمندی ممتاز می‌گردد، و به همین جهت خداوند متعال در صفت مردان می‌گوید: «و چون خشونت به خرج می‌دهید، جبارانه اعمال زور می‌کنید.» همچنین مرد به واسطه دوراندیشی، عزم و اراده، شجاعت و خویشتنداری و مقاومتش برجسته می‌شود.

اینها ویژگیهایی است که طبیعتِ وظیفه‌ای که به او موکول شده، برایش ایجاب می‌کند، و این وظیفه همان تأمین نیازهای خانواده و حمایت آن از عوامل خارج است. خداوند به زن نیز خصوصیتی متناسب با نیازهای خانواده و تربیت فرزندان عطا کرده است. ازجمله این خصوصیات، پاکیزگی، زیبایی و دوستدار تربیت بودن است، و ما این صفات را منطبق با فطرت اغلب زنان می‌بینیم.

مرد به خاطر خشونت و درشت طبعی و قلتِ رفتش زن را دوست می‌دارد؛ چراکه زن با دلسوزی، آرامش و مهربانی‌اش، بخشی از این نقصان را جبران می‌کند. مرد در وجود زن فوران مهر و محبتی را می‌یابد که موجب تحکیم پایه‌های زناشویی می‌شود و سبب می‌گردد تا فرزندان پاک و طیب به بار آورند.

۲- توجه به ظواهر و شهرت طلبی:

ما شاهد این مطلب هستیم که زن بیش از مرد به حفظ ظواهر توجه دارد، در حالی که مرد به جوهر و اصل وجودی خویش توجه و اهتمام نشان می‌دهد. هنگامی که توجهات و اهتمامهای زن را زیر نظر می‌گیریم، درمی‌یابیم که زن به هر اندازه از علم و فهم هم که برسد، باز در جهت توجه به ظواهری که ما آن را زینت زندگی دنیا می‌نامیم، حرکت می‌کند. خداوند سبحان این ویژگی را در زن قرار داده تا زن مایه بهره‌مندی مرد باشد و او از زینت و زیبایی زن بهره برد؛ رایحه خوش او را استشمام کند و چون به او می‌نگرد،

مسرور شود و بانگریستن به او از نگاه کردن به دیگر زنان دوری جوید. این مطلب، مصداق سخن امام علی علیه السلام است که فرمودند: «زن، گلی خوشبوست و قهرمان نیست.» قهرمان کسی است که در کارها و امور مختلف با تحکم و تحکیم برخورد می‌کند و بسا رأی و نظر خود به تصرف در امور می‌پردازد. بنابراین امام علیه السلام تمایلی به این ندارد که زن به امور عمومی‌ای بپردازد که او را از پرداختن به وظیفه اصلی‌اش بازدارد، و این وظیفه اصلی آن است که زن، در خانه‌اش گلی خوشبو برای همسر و مراقب و مربی‌ای برای فرزندانش باشد.

از آن‌رو که زن، موجودی عاطفی است، گاهی به ماورای این ویژگی‌ها کشیده می‌شود و به منظور اشباع این تمایل خود، از سهل‌انگاری در اوامر دینی رویگردان نمی‌شود و این غریزه خود را در غیر جایگاه صحیحش به کار می‌گیرد و به جای این که خود را برای همسرش بیاراید، زیبایی‌هایش را در برابر غریبه‌ها در کوچه و خیابان به نمایش می‌گذارد. مفاسد ناشی از این رفتار، که موجب اشاعه فحشاء و منکر در جامعه می‌شود، بر کسی پوشیده نیست.

اما از جهت شهرت طلبی، چنین فهمیده می‌شود که زن سعی در حفظ شهرت و نام‌آوری خود میان مردم دارد. بنابراین، اگر اقدام به عملی ناشایست کند، در خفا و دور از چشم مردم چنین عملی را انجام می‌دهد تا

موجب رسوایی اش نشود و کرامت و ارزشش از بین نرود. اما مرد هنگامی که کار ناپسندی انجام دهد، از ذکر آن در مقابل مردم ابایی ندارد و چه بسا که به چنین کاری افتخار کند، بی آنکه اهمیتی به شهرت خود دهد.

۳- محبت و نفرت: زن به خاطر عاطفه شدیدی که دارد، هنگامی که انسانی را دوست می‌دارد، او را فوق تصور دوست می‌دارد، و هنگامی که از کسی بغض و کینه‌ای به دل گیرد، کینه خود را نسبت به او فراموش نمی‌کند. در این باره، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «زن، محبت خود را چهل سال پنهان می‌کند و بغض و کینه را یک ساعت نیز در خود پنهان نمی‌دارد.»^{۱۵}

نمونه ویژگی اول که ذکر شد، محبت حضرت خدیجه علیها السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و محبت فاطمه زهرا علیها السلام به امام علی علیه السلام است. و نمونه نوع دوم، بغض و دشمنی عایشه نسبت به امام علیه السلام، بود بنابر عللی که مجال ذکر آن اینجا نیست. حتی ایمان این زن نتوانست در برابر این بغض، مانع جنگ با امام علی علیه السلام شود. به خاطر این اشتباه عایشه ۱۵ هزار نفر از مسلمانان قربانی شدند. این اتفاق در جنگ «جمل» روی داد که در نزدیکی بصره درگرفت، و در واقع با این کار از دستور آفریدگار هستی در محکم قرآن سرپیچی کرده که او را به ماندن در خانه و عدم دخالت در امور سیاسی دستور داده بود. این مطلب

در کلام خداوند متعال، آنجا که زنان پیامبر را به طور ویژه مورد خطاب قرار می‌دهد، وجود دارد. می‌فرماید: «و در خانه‌هایتان آرام گیرید و به روش جاهلیت پیشین به خودنمایی نپردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید.»^{۱۶} یعنی خروج همسر پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه‌اش مخالفت با دستور خدا و عدم اطاعت رسول صلی الله علیه و آله بود. این مطلب را شیخ کاظم آذری در قصیده مشهور خود سروده و گفته است: «چهل هزار حدیث را از بر کرد و از قرآن یک آیه را فراموش نمود.»

۴- نیرنگ و مکر: کید و نیرنگ به معنای اراده ضرر رساندن به دیگران به شکل پنهانی و از راه مکر و حيله و خدعه است. زن بد مرد را فریب می‌دهد تا او را گمراه سازد؛ همان‌گونه که شیطان در مورد فرزندان انسان حيله گری می‌کند. از بارزترین نمونه‌های قرآنی، نیرنگ زن عزیز مصر نسبت به یوسف علیه السلام است که یوسف با یاری پروردگارش از آن مصون ماند و زندان را به ارتکاب فحشاء ترجیح داد. خداوند متعال در این باره از زبان عزیز مصر فرموده است: «و چون پیراهن یوسف را دید که از پشت دریده شده است، گفت: این از کید و نیرنگ شما زنان است و به راستی که نیرنگتان عظیم و بزرگ است.»^{۱۷} و همین‌طور از زبان یوسف علیه السلام فرموده است: «گفت: پروردگارا! زندان برای من محبوب‌تر از آن چیزی است که آنها مرا بدان دعوت می‌کنند، و اگر نیرنگ

آنان را از من برنگردانی، به سوی آنان متمایل و از جاهلین می‌شوم. پس پروردگارش به ندای او پاسخ داد و کید آن زنان را از او برگرداند، که خدا شنوا و عالم است.^{۱۸}

همچنین مسئله خدعه و نیرنگ یک زن برای زن دیگر به هنگامی که مصالح یکی با دیگری در تعارض باشد، پوشیده نیست. این مطلب غالباً با انگیزه رشک و حسد اتفاق می‌افتد.

۵. رشک: رشک در ساده‌ترین شکل خود برای زن در مورد دوست داشتن تقلید از دیگر زنان و نیز در تلاش برای به دست آوردن آنچه دوستانش مالک آن هستند، جلوه می‌کند. این بیماری مسری، به خویشتن دوستی و خودپسندی برمی‌گردد. مفهوم رشک در این معنا، با مفهوم حسد متداخل می‌شود که میان مردان و زنان شایع است. از جمله نظایر این مطلب، حسادت قایبل نسبت به برادرش هابیل بود که با حسادت به او، ادعای برتری از او را کرد، و چون قضاوت به نزد خدا بردند، خداوند قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قایبل را قبول نکرد و این به رشک و حسد قایبل افزود تا بدانجا که وسوسه شد تا برادرش را بکشد و او را کشت.

از خطرناک‌ترین اشکال رشک و حسادت آن است که دو زن مردی را دوست داشته باشند و برای رسیدن به او با یکدیگر

نزاع کنند. این از امور خطرناکی است که زندگی زناشویی را تلخ کرده و آن را به جهنمی غیرقابل تحمل مبدل می‌سازد. این امر به خودی خود زمانی اتفاق می‌افتد که مرد، دو همسر اختیار کند. در این هنگام یکی بر دیگری رشک برده و به نیرنگ و خدعه کردن برای او مشغول می‌شود، که این کار شرعاً حرام است.^{۱۹} امام علی^{علیه السلام} نیز با این سخن خویش به این مطلب اشاره می‌کند: «غیرت زن کفر است و غیرت مرد، ایمان». مراد ایشان از غیرت مرد، غیرت او نسبت به آبرو و حریمش و نیز نسبت به حفظ آنها از شرها و تجاوزگریهاست.

خداوند سبحان، عدالت میان زنان مرد را واجب کرد تا برای زن عذر و بهانه‌ای برای رشک و غیرت وجود نداشته باشد.

۶. بی‌وفایی و عهدشکنی: زن عاطفی، به سرعت تحوّل و عدم ثبات رأی متمایز می‌شود. او امروز دوست می‌دارد و فردا بدش می‌آید. شخصی را دوست دارد، سپس به سمت دیگری روی می‌کند. به همین خاطر است که در امثال گفته شده: «زنان آنها همچون هوای نفسشان هستند». متنبی نیز مَهر بی‌وفایی و عهدشکنی را بر زن زده است؛ آنجا که می‌گوید: «در آن هنگام که زن زیباروی عهد می‌شکند، در حقیقت به عهد خود وفا کرده است. چرا که از جمله عهدهای او آن است که عهد و پیمانش دوام نداشته باشد.»

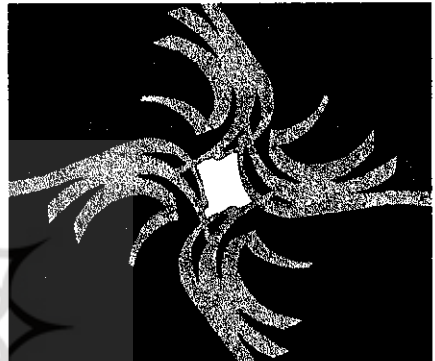
این صفات دورترین صفات برای زن مؤمن و متعهد است. اما زن سبک‌عقلی که تابع هوای نفسش است و به دنبال تمایلاتش کشیده می‌شود، در گمراهی ستم خویش، کورکورانه قدم برمی‌دارد و هیچ زیان و ستمی در پیمان‌شکنی و بی‌وفایی از روی عمد در مورد همسرش نمی‌بیند.

اما مرد در جهت عمل به معتقدات و پایداری در عقیده خاص خود و دفاع از آن با آگاهی و اراده و نیز وفای به عهد خویش گام‌های استوارتری برمی‌دارد. بنابراین، هنگامی که وعده‌ای می‌دهد، وعده خود را دینی برگردنش به حساب می‌آورد، که در واقع مصداق این حدیث روایت شده است که: «وعده انسان آزاده، دین اوست.» از معروف‌ترین نمونه‌های ایسن وفاداری، وفاداری سمونل است نسبت به کسی که تعدادی زره در نزد او به امانت گذاشته بود و او ترجیح داد فرزندش قربانی شود اما زره‌ها را به کسی غیر از صاحبش تحویل ندهد.

۷- افشاء راز: در حالی که شارع مقدس به حفظ راز و عدم سخن‌گفتن مگر به هنگام ضرورت تأکید کرده و این بدان جهت است که بیم آن می‌رود انسان متضرر شده و یا در خطری گرفتار شود، و نیز تأکید به ترک غیبت کرده است، چراکه غیبت، رسوایی مؤمن یا بهتان به او را دربردارد، با این حال می‌بینیم که بیشتر زنان، زبان‌شان را حفظ نمی‌کنند؛ بلکه پیوسته سخن می‌گویند و به کثرت کلامشان

مفاخره می‌کنند و از سخن‌گفتن درباره دیگران و آنچه که در آنها هست یا نیست، ابایی ندارند، و این از بزرگ‌ترین معایب اخلاقی است... زیر نظر گرفتن زنان در محافلشان و برخی سخنان آنها درباره امور دنیوی و زیور و زینت آن، که اغلب غیبت و افتراء به مردم را دربردارد، برای تأیید این سخن کافی است. از آنجا که زن، موجودی عاطفی است، قادر به پیش‌بینی عواقب امور نیست. بنابراین هنگامی که یک نفر رازی را با او در میان می‌نهد، او نیز آن راز را به دوستش گفته و به او توصیه می‌کند که آن را کتمان کنند، و دیگری نیز به شرط کتمان راز، آن را به دیگری می‌گوید، تا بدانجا که همه‌جا پخش می‌شود. و به همین دلیل که زن قادر به حفظ سر نیست، دولت‌ها از دواج نظامیان با زنان بیگانه را ممنوع اعلام کرده‌اند. در این زمینه، امام علی علیه السلام در خطبه‌ای یارانش را چنین موعظه می‌کنند که: «زبان را با دل یکی کنید. مرد باید زبانش را حفظ کند؛ که این زبان نسبت به صاحبش سرکش است. به خدا سوگند ندیدم که بنده‌ای تقوایی پیشه کند که او را سود رساند، مگر آنکه زبانش را نگه دارد. زبان انسان مؤمن در پس دل اوست و دل منافق در پس زبان او. چراکه مؤمن هرگاه بخواهد کلامی را به زبان آورد، با خود می‌اندیشد؛ اگر کلام خیر باشد، بیان می‌کند و اگر شر باشد، پنهانش می‌کند. اما منافق هر آنچه بر زبانش می‌آید، می‌گوید و نمی‌داند

چه چیزی به سود او و چه چیزی به زیانش است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «ایمان هیچ بنده‌ای استوار نگردد، مگر آنکه دل و قلبش را استوار گرداند... پس هرکس از شما که می‌تواند خدا را در حالی ملاقات کند که دست به خون و مال مسلمانان نیالوده و زبانش از ریختن آبروی آنها سالم مانده باشد، باید این کار را بکند.»^{۲۰}



(کم‌کم) مشخص شد. پیرزنی بود با لباسی پشمینه و روسری‌ای بر سر. گفتم: سلام بر تو و رحمت و برکات خدا بر تو باد! گفت: «سلام، که سخنی از پروردگار رحیم است.» (سلاماً قولاً من ربّ رحیم). به او گفتم: خداوند تورا رحمت کند! اینجا چه می‌کنی؟ گفت: «و هر که را خدا گمراه سازد، هدایت‌کننده‌ای ندارد» (وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

دانستم که راه خود را گم کرده است. به او گفتم: کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: «پاک و منزه است خداوندی که بنده‌اش را شبانگاه از مسجد الحرام به مسجد الأقصى سیر داد» (سبحان الذی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى).

دانستم که او حَجَّش را به جا آورده و قصد بیت المقدس دارد. به او گفتم: چند وقت است که در این جایگاه هستی؟ گفت: «سه شبانه‌روز به طور کامل» (ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا). گفتم: در نزد تو غذایی نمی‌بینم که بخوری. گفت: «اوست که مرا طعام داده و سیراب می‌کند.» (هُوَ يُطْعِمُنِي وَيُسْقِينِ). گفتم: با چه وضو می‌گیری؟ گفت: «اگر آب نیافتید، بر روی خاک پاک تیمم کنید.»

(فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا). گفتم: مقداری غذا دارم. آیا می‌خوری؟ گفت: «سپس روزه را تا شبانگاه کامل کنید.» ثُمَّ أَمَّوْا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ.

گفتم: افطار کردن در سفر برای ما مباح است. گفت: «اینکه روزه بگیرید، برای

داستان زنی که با قرآن سخن می‌گفت: تاریخ دیرینه اسلامی ما، مملو از زنان مؤمنی است که ملتزم به تقوا و پرهیزگاری بوده‌اند؛ به گونه‌ای که حتی بر مردان با تقوا نیز برتری یافته‌اند. نمونه اینان، زنی است که ترجیح داده بود کلمه‌ای سخن نگوید مگر آنکه از کلام خدا باشد، و این کار را برای آن می‌کرد تا در خطا یا شک و تردیدی گرفتار نشود. به همین خاطر به «زن سخن‌گوینده با قرآن» معروف شده بود و چهل سال بر این حالت باقی ماند. عبدالله بن مبارک نقل کرده است: «زمانی به قصد حج خانه خدا و زیارت پیامبرش ﷺ از دیار خود خارج شدم. در میان راه، شبحی را از دور دیدم. آن شبح

خودتان بهتر است، اگر بدانید».

(وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

گفتم: چرا با من همان طور که من با تو سخن می گویم، سخن نمی گویی؟ گفتم: «سخنی را بر زبان نیاورد، مگر اینکه مراقبی سرسخت نزد اوست».

(مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ).

گفتم: تو از کدام مردمانی؟ گفتم: «از آنچه که نسبت به آن علمی نداری، پیروی مکن، که همانا گوش و چشم و دل، از همه آنها سؤال می شود».

(وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).

گفتم: من اشتباه کردم. پس راه حلی برای من قرار ده! گفتم: «امروز هیچ ملامتی بر شما (به سبب گناهان) نیست. خداوند شما را آمرزیده است».

(لَا تَثْرِيْبٌ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ).

به او گفتم: آیا تو را بر پشت شترم حمل کنم تا به قافله برسی؟ گفتم: «هر آنچه از خیر برای خودتان پیش فرستید، آن را نزد خدا می یابید».

(وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ).

ابن مبارک گوید: ناچه را خواباندم. گفتم: «به مردان مؤمن بگو چشمانشان را فرو خوابانند».

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ).

پس چشمانم را از او فرو داشتم، و گفتم:

سوار شو! هنگامی که خواست سوار شود، شتر رمید و لباسش پاره شد. گفتم: «و هر مصیبتی که به شما در رسد، به واسطه آن چیزی است که خودتان کسب کرده اید».

(وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ).

(باز) به او گفتم: سوار شو! گفتم: «پاک و منزّه است پروردگاری که این را برای ما مسخر داشت و حال آنکه ما از این کار ناتوان بودیم، و هر آینه ما به سوی پروردگاران باز گردانده خواهیم شد».

(سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ).

زمام شتر را گرفتم و با شتاب و فریاد به راه افتادم. گفتم: «در راه رفتنت اعتدال پیشه کن و صدایت را پایین بیاور».

(وَاقْصُدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ).

پس آرام آرام شروع به حرکت کردم و با خود شعری را زمزمه می کردم. گفتم: «هر آنچه از قرآن که برایتان میسر است، بخوانید».

(فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْه).

گفتم: خیر بسیاری به تو داده شده است. گفتم: «متذکر نشوند، مگر خردمندان».

(وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ).

چون اندکی با او حرکت کردم، گفتم: آیا همسری داری؟ پاسخ داد: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود، شما را خوش

نیاید». (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ
إِنَّ تُبَدَّلَ لَكُمْ تَشَوْكُمْ).

پس سکوت پیشه کرده و با او سخن
نگفتم، تا اینکه او را به قافله رساندم. گفتم:
این قافله است. در این قافله چه کسی را
داری؟ گفتم: «مال و فرزندان مایهٔ زینت
زندگی دنیا هستند».

(المَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

دانستم که فرزندانی دارد. گفتم: آنان در
حج چه می‌کنند؟ گفتم: «و نشانه‌هایی توسط
ستارگان که بدان وسیله هدایت شوند».
(وَ عَلَامَاتٍ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ).

دریافتم که آنها راهنمایان کاروان هستند.
به نزدیک چادرها و سایبانها رفتم. گفتم: این
هم چادرها. چه کسی را در این چادرها
داری؟ گفتم: «خداوند ابراهیم را به‌عنوان
خلیل خود برگزید».

(وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا).

و «خداوند با موسی سخن گفت،
سخن گفتنی».

(وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا).

«ای یحیی! کتاب را با قدرت برگیر».

(يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ).

پس ندا دادم: ابراهیم! موسی! یحیی! که
ناگاه جوانانی که همچون ماه تابان بودند، به
پیش آمدند. چون با آنان در جایی مستقر
شده و نشستیم، زن گفت: «یکی از خودتان را
با این پول به شهر بفرستید تا ببیند کدام غذا
پا کیزه‌تر و بهتر است و از آن، نصیب و بهره‌ای

برایتان آورد».

(ابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرْقِكُمْ هَذَا إِلَى الْمَدِينَةِ)

فليُنظَرِ أَيُّهَا أَرْزُكِي طِعَامًا، فليأتكم بِرِزْقٍ مِنْهُ).

یکی از آن جوانان رفت و مقداری غذا
خرید و در نزد من نهادند. زن گفت: «بخورید
و بیاشامید! گوارایتان باد، به سبب کارهایی که
در روزگاران گذشته انجام دادید» گفتم:
اکنون طعام شما بر من حرام است، مگر آنکه
مرا به کار این زن آگاه سازید. گفتند: این
مادرمان است و چهل سال است که جز با
قرآن سخن نگفته است، از بیم آنکه مبادا
لغزشی از او سرزند و خدای رحمان بر او
خشم گیرد. گفتم: «این فضل خداوند است که
آن را به هر کس بخواهد، می‌دهد و خداوند
صاحب فضل بسیار و عظیم است».

إذْ لَكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

توضیح برخی حکمت‌ها و سخنان

امام علی عليه السلام:

برطبق گفته‌های پیشین، هیچ‌یک از
سخنانی را که امام علی عليه السلام در مورد زن
منحرفی که براساس هوای نفس عمل
می‌کند و به اصل و عقیده‌ای پایبند نیست،
عجیب نمی‌بینیم. چرا که وضعیت بسیاری از
زنان این‌گونه است. امام می‌فرماید:

- هم و توجه زنان به زیور زندگی دنیا و

فساد در آن است. ۲۱

- زن به تمامی شرّ است و بدترین چیز در

او آن است که از وی گریزی نیست.^{۲۲}

- غیرت و رشک زن کفر است و غیرت مرد، ایمان.^{۲۳}

- زن عقربی است که پوشش نیکو و غلط انداز دارد.^{۲۴}

(۱) توجه و هم زن:

اگر زن طریق عقل را رها کرده و دستورات دین را ترک کند، در زندگی چیزی جز زیورهای دنیوی و حرکت در مسیر خواسته‌های نفسانی اش برای او قابل توجه و تأمل نخواهد بود. به همین جهت امام علیه السلام فرموده است: «هم و غم زنان، زینت و زیور زندگی دنیا و فساد در آن است».

(۲) زن فاسد، به تمامی شر است:

با وجود اینکه زن به تمامی مایه شر می‌شود، باز هم مرد و وجود بشر نیازمند اوست. پس امام علیه السلام می‌فرماید: «زن به تمامی شر است و بدترین چیز در او آن است که از او گزیری نیست.»

(۳) غیرت زن و غیرت مرد:

زن، با انگیزه غیرتی که نسبت به همسرش دارد، گاه بر اساس عاطفه اش عمل می‌کند و چنین متصور می‌شود که ممکن است همسرش ازدواج دیگری کند. پس بهترین راه را برای اختصاص او به خودش در این می‌بیند که مایه تنگدستی او شود، یا مانع او از ترک خانه گردد، یا در هر نگاهی که به او می‌اندازد، نشانی از شک و تردید را هویدا

ساخته و او را زیر سؤال ببرد. اینها عواملی است که موجب تباهی زندگی زناشویی شده و ضرر و زیان را بار دیگر متوجه زن می‌سازد. به همین خاطر امام علیه السلام زن را از این غیرت حرام نهی کرده و آن را ناسپاسی در برابر نعمتی می‌داند که خداوند بر زن ارزانی داشته است. (۴) پس امام علیه السلام می‌فرماید: «غیرت زن، کفر است» این غیرت حقیقتاً با غیرت مرد که به معنای حفاظت از همسر و خانواده اش در مقابل هرگونه تجاوز خارجی یا هتک حرمت آنهاست، متفاوت است. این غیرت بر هر مردی واجب و جزئی از ایمان است. به همین خاطر آن حضرت علیه السلام فرموده‌اند: «غیرت مرد، (نشانه) ایمان اوست».

(۴) حيله و نیرنگ زن:

امام علیه السلام در حکمت چهارم، گوشه‌ای از شخصیت زن شرور را بیان می‌کند. زنی که در قبال حسن رفتار و عملکرد همسرش، فریب او را پیشه کند. چنین زنی همچون عقربی است که بعد از دادن اطمینان و امنیت، انسان را می‌گذرد. بنابراین، امام علیه السلام فرموده‌اند: «زن، عقربی است که پوششی نیکو دارد.»^{۲۵}

(۵) بهترین صفات زنان:

در نتیجه تفاوتی که در خصوصیات زن و وظیفه او در برابر مرد وجود دارد، برخی از ویژگیهای ناپسند در مرد، خصلتهایی خوب و پسندیده برای زن به‌شمار می‌آید. امام علیه السلام سه خصلت از جمله این خصایل را

برمی شمارد که عبارتند از: «تکبر و ناز، ترس و بخل». ایشان علیه السلام می فرمایند: «بهترین صفات زنان، بدترین صفات مردان است: تکبر و ناز، ترس و بخل. پس چون زن متکبر و فخر فروش باشد، خود را تسلیم هر کس نمی کند، و اگر بخیل باشد، مال خود و شوهرش را حفظ می کند و اگر ترسو باشد، از هر چیزی که بر او عارض گردد، ترسیده و دوری می جوید.»^{۲۶}

(۶) رفتار با زنان و حفاظت از آنها:

امام علیه السلام از ارائه برخی راهنماییهای ضروری به مردان درباره چگونگی رفتار با زنانشان و محافظت از آنها دریغ نورزیده است. زنی که معمولاً در مسیر عاطفه اش حرکت می کند، باید در سایه مردی باشد که او را از فساد و لغزش مصون دارد و خالصانه نصیحتش کرده و نظر درستی را که موجب سعادت دنیوی و اخروی می شود، به او ارائه دهد.

امام علیه السلام در آخرین سفارشی که به هنگام بازگشت از صفین به پسرشان امام حسن علیه السلام می کنند، می فرمایند: «از مشورت با زنان پرهیز! چرا که رأی و نظرشان ناقص است و عزمشان سست. و چشمان آنها را با حجابی که برایشان قرار می دهی، (از نگرستن به نامحرم) بازدار! البته خارج شدن آنها (از خانه) بدتر از آن نیست که تو کسی را وارد (خانه ات) کنی که از جانب زنان اعتماد را

نشاید. اگر می توانی کاری کنی که غیر از تو کسی را نشناسند، پس چنین کن! کاری را به زن وامگذار که از حدّ توانش خارج باشد. چرا که زن گلی خوشبوست و قهرمان نیست. از احترام نسبت به زن در نگذر، که مبادا این کار او را به طمع اندازد که شفاعتش را در موارد دیگر بپذیری. از غیرت و ورزیدن بیجا پرهیز! که این کار زن درستکار را به نادرستی می کشاند و زن پاکدامن را به اندیشه گناهکاری.»^{۲۷}

متن مذکور مسائل زیر را در بر دارد:

(۱) مشورت با زنان:

در ابتدا امام علیه السلام بیان می کند که تفکر زن با عاطفه او ارتباطی تنگاتنگ دارد و نظر او در مورد مسائل، با توجهات و اهتمامات او در ارتباط است. بنابراین سزاوار نیست که مرد با زن مشورت کند. چرا که رأی زن، گاهی رأی و نظر مرد را ضعیف کرده و همت او را متوقف می سازد، و تنها مردان عاجز و ناتوانند که با زنان مشورت می کنند. امام علیه السلام می فرمایند: «از مشورت با زنان پرهیز که رأیشان ناقص و عزم و اراده شان سست است.»

اما اگر زن دارای نظری استوار و عزمی قوی باشد، چرا نباید مرد با او مشورت کند و چرا نباید کارها و امور مهم را به او واگذار نماید؟ چنان که امام حسین علیه السلام خواهرشان و سرور ما، زینب خردمند علیه السلام را مکلف

کردند تا نهضت ایشان را پس از ایشان ادامه دهد و اهداف و اغراض ایشان را برای همگان تبیین کند، و زینب نیز با پایداری و استواری تمام برای این امر مقاومت کرد و برادرزاده اش - امام زین العابدین علیه السلام - و همه زنان اسیر را حمایت نمود، و اینچنین بود که زینب «قهرمان کربلا» گشت.

(۲) پوشش زن و عدم اختلاط:

سپس امام علیه السلام بر دستور شرعی مبنی بر حفظ زنان تأکید می‌کند. چراکه عدم اختلاط زن با مردان، برای او و آنها مصونیت بیشتری ایجاد می‌کند. پس امام علیه السلام می‌فرماید: «چشمان آنها را با پوششی که برایشان قرار می‌دهی، (از نگریستن به نامحرم) بازدار». یعنی آنها را از بیگانگان پوشیده دار تا چشمانشان به چیزی که باعث فسادشان می‌شود، نیفتد. سپس امام علیه السلام می‌فرماید: «چراکه هر چه حجاب بیشتر باشد، آنها را بهتر می‌پاید». مراد از حجاب در اینجا، پوششی نیست که بر سر و گردن و گریبان می‌گذارند؛ بلکه مراد، فقط کناره گیری و عدم اختلاط است. هر چند که حجاب و پوشش سر هم طبق نص قرآن حکیم واجب است. خداوند متعال درباره معنای اول حجاب، در حالی که زنان پیامبر را که الگوی زنان مسلمان هستند، مورد خطاب قرار می‌دهد، چنین می‌گوید: «در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه جاهلیت پیشین برای خودنمایی بیرون نیایید

و خدا و رسولش را اطاعت کنید»؛ و خدای سبحان درباره پوشش سر می‌فرماید: «ای پیامبر! به زنان و دختران خود و زنان مؤمنین بگو که چادرها [روسری‌ها]ی خود را بر خویشان فرو پوشند، که این کار به آنان کمک می‌کند که (به صلاح و عفت) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند».^{۲۸}

سپس بر لزوم پوشانیدن گردن و پایین آن که شامل سینه و گریبان است، تأکید می‌کند و می‌فرماید: «و به زنان مؤمن بگو که چشمانشان را فرو پوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و زینتشان را آشکار نکنند، مگر آنچه که ظاهر و آشکار است، و روسری‌شان را بر گریبانشان بیندازند».^{۲۹}

مراد از زینت ظاهر، آن زیور و زینتی است که زن به هنگام نماز می‌تواند آن را آشکار کند، که عبارت است از آن قسمت از صورت که در وضو شسته می‌شود و دو دست تا به میچ و دو پاها تا میچ.^{۳۰}

سپس امام علیه السلام فرموده‌اند: «و خارج شدن آنها از خانه بدتر از آن نیست که تو کسی را وارد (خانه‌ات) کنی که از جانب زنان اعتماد را نشاید.» مقصود ایشان آن است که خروج زنان از خانه، زیان کمتری دارد از آنکه شخصی غیر قابل اطمینان در مورد آنان وارد خانه شود. زیرا کسی که چنین صفتی داشته باشد، امکان آن را دارد که در خانه بی‌هیچ نظاره‌گری با زنان خلوت کند؛ در حالی که اگر آنها را در بین راه [خارج از خانه]

بیند، امکان چنین کاری را نخواهد داشت.»
 علی رغم اینکه شارع حکیم، اجازه خروج زن از خانه در مواقع ضرورت و نیاز را به او داده است، امام علیه السلام از این نظر تأکید فراوان (بر ماندن زن در خانه) دارند؛ به دلیل این که مفسد بزرگی را پیش بینی می کنند که ناشی از اختلاط زنان با مردان است؛ چنان که در عصر امروز چنین امری به وقوع پیوسته است. به همین خاطر است که ایشان علیه السلام فرمودند: «و اگر می توانی کاری کنی که غیر از تو کسی را نشناسند، چنین کن.» با وجود آنکه مخاطب آن حضرت در این وصیت، امام حسن علیه السلام است، اما بیش از آنکه روی سخنش با وی باشد، متوجه عامه مسلمانان است. چرا که زنان خانه دار، بیش از دیگر مردم اهل پارسایی و پیروی از تعالیم دینی بودند.^{۳۱}

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام پرسید: «بهترین چیز برای زن چیست؟» فرمود: «اینکه مردی را نبیند و مردی او را نبیند.» پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را دربرگرفت و فرمود: «فرزندی که پاره ای از من است.»

درباره بانو زینب علیها السلام نقل شده است که او تنها ضلع داخلی درب خانه اش را می شناخت و هنگامی که ناچار به خروج از خانه اش می شد، شبانه در حجاب و پوشش خارج می شد، در حالی که امام حسن علیه السلام سمت راست او و امام حسین علیه السلام سمت

چپش و پدرش امیرالمؤمنین پیشاپیش او حرکت می کردند.

و بانوی ماسکینه - دختر امام حسین علیه السلام - نیز به جدّه اش فاطمه زهرا علیها السلام شبیه بود. در گوشه ای طریق عبادت گزیده و همواره با خدا در ارتباط بود. خانه را ترک نمی کرد و از سجده گاهش به جای دیگر التفات نمی نمود. تا جایی که وقتی پسر عمویش حسن مثنی - فرزند امام حسن علیه السلام - از او خواستگاری کرد، پدرش حسین علیه السلام فرمود: «دخترم فاطمه را به تو می دهم؛ که او در عبادت همچون مادرم زهراست. اما سکینه شایسته مردی نیست. چرا که استغراق در خدا بر او غالب است.

از امور عجیب آن است که یکی از تاریخ نویسان به نام زبیر بن بکار در کتاب خود با نام نسب قریش ذکر کرده است که همین سکینه در محافل انس و شعر و غزل شرکت می کرده و خانه اش محفل مردان و زنان بوده است. این سخن، دروغ و تزویری متعمدانه است که هدفش کاستن ارزش و مقام اهل بیت در نظر مردم و ایجاد شک و تردید نسبت به آنهاست. واقعیت آن است که زنی که اقدام به این کار می کرده، سکینه دختر خالد بن زبیر بوده است که با شاعران مجالست داشته و آنان در وصف او و زیبایی اش غزلسرایی می کردند. ابن بکار این لکه ننگ را از خاندان زبیر برداشته و بر اهل بیت علیهم السلام گذاشته است؛ چرا که این کار با

وضع سیاسی آن دوران متناسب بوده است. ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود - الأغانی - پرده از این افتراء برداشته و می‌گوید: زنی که با شاعران مجالست داشته، در حقیقت سکینه دختر خالد بن زبیر بوده است؛ نه سکینه دختر حسین علیه السلام.

(۳) زن، گلی خوشبوست:

سپس امام علیه السلام تأکید می‌کند که وظیفه زن، پرداختن به کارهایی است که مناسب اوست. از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین این کارها، به دنیا آوردن فرزند و مراقبت از خانواده است. زن آفریده نشده است تا مسئولیتهای پیچیده و سنگین و کارهایی را بر عهده گیرد که به زن بودن او زیان می‌رساند؛ بلکه آفریده شده است تا همواره گلی زیبا و عطر آگین باقی بماند. به همین خاطر است که امام علیه السلام فرموده‌اند: «به زن کارهایی را وامگذارید که از حدّ توانش خارج باشد. چرا که زن گلی خوشبوست، نه قهرمان» و این ارفاقی بزرگ به زن است که با لطافت و زنانگی او تناسب دارد و باری افزون بر بارهای او بر دوشش نمی‌گذارد. ما این گفتار را پیش از این، هنگامی که درباره توجّه زن به ظواهر سخن می‌گفتم، شرح داده‌ایم.

سپس امام علیه السلام می‌فرماید: «از احترام نسبت به زن در نگذر، که مبادا این کار او را به طمع اندازد که شفاعتش را در موارد دیگر پذیری». یعنی بیش از حد او را گرامی ندار،

به گونه‌ای که با شفاعت او مجبور به احترام و بزرگداشت دیگران شوی. همه این مطلب بنا بر طبیعت زن است که براساس عاطفه‌اش رفتار می‌کند و اگر عنان او رها شود، از حدود حقّ خود تجاوز می‌کند. شفاعت زن در مورد فرزند که مکزراً دیده می‌شود، عملکردی براساس عاطفه مادری است که موجب سوء تربیت فرزند می‌شود.

(۴) زن، حکمفرمایی نکند:

در این باره، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمانروایی زنان را نهی کرده‌اند. چرا که زن اگر حکمی صادر کند، بر طبق هواها و امیالش حکم می‌دهد و باعث اشاعه فساد در زمین می‌گردد، و این از نشانه‌های آخرالزمان و برپایی قیامت است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «آنگاه که فرمانروایان شما، بهترین افراد شما باشند و ثروتمندان بخشنده‌ترین شما و امورتان را با مشورت و رایزنی میان خود انجام دهید، روی زمین از درونش برای شما بهتر خواهد بود؛ و هنگامی که فرمانروایان بدترین شما و ثروتمندان بخیل‌ترین شما و فرمانروایی‌تان به عهده زنانان باشد، درون زمین برای شما از روی آن بهتر خواهد بود.» امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «و از نشانه‌های قیامت، فرمانروایی زنان و کودکان و کثرت کنیزان و بلندی ساختمانهاست، و روز قیامت برپا نشود، مگر زمانی که مردان به مردان و زنان به زنان مشغول شوند». در مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۷۶ نیز می‌فرمایند: «در

آخر الزمان و هنگام نزدیکی قیامت - که بدترین زمانهاست - زنانی ظاهر می شوند که بی حجاب و برهنه اند، از دین خارج شده و در فتنه ها وارد شده اند و به شهوات مایلند. گرایش به لذات دارند و محرّمات را حلال می شمارند. اینان در جهنّم جاودانه خواهند ماند.»

(۵) خطری که همواره مرد را در غیرت ورزیدن تهدید می کند:

سپس امام علیه السلام در سفارشی که درباره رفتار با زنان می کند، مرد را از استمرار و اصرار در غیرت ورزیدن نسبت به زنان و همسرش، که موجب سوءظنّ بی مورد نسبت به آنهاست، نهی می کند. چراکه این کار بازتاب بدی از سوی آنها خواهد داشت. پس بهترین کارها، میانه ترین آنهاست و هر چیزی در جای خویش نیکوست. امام علیه السلام می فرمایند: «و از غیرت ورزیدن بیجا پرهیز، که این کار زن درستکار را به نادرستی می کشاند و زن پاکدامن را به اندیشه گناهکاری». پس اگر زن، میانه رو و پاکدامن باشد، شدت فشار، گاه تولید انفجار می کند و در نتیجه زن به سمت فساد و رفتار شک برانگیز گرایش می یابد.

(۶) جهاد زن:

اکنون به بیان بخشی مهم از وظیفه فطری زن می پردازیم که این وظیفه هنگامی تحقق می یابد که زن، همسری شایسته و صالح باشد.

راز موفقیت ازدواج در میزان محبت و الفت میان زوجین و نیز در سازگاری روحی شخصیتی آنها نهفته است. در این بین، پیوند زناشویی نقش مهمی را ایفا می کند. به همین خاطر شارع حکیم بر تقویت این پیوند تأکید کرده تا خانواده را محفوظ و ساختار آن را محکم و قوی بدارد، و این مسئولیت بزرگ را که در جهت تحکیم این رابطه است، برعهده زن نهاده است؛ چراکه وسایل و امکانات لازم در این باره به زن داده شده است. این عملکرد زن در جهت این رابطه، مسئولیتی بزرگ است که سهل انگاشتن آن جایز نیست، و آن را «جهاد زن» نامیده اند که در برابر «جهاد مرد» قرار دارد. جهادی که هدف آن مبارزه با دشمنان و تلاش برای تأمین ضروریات زندگی است. امام علی علیه السلام این معنا را با چنین سخنی بیان کرده اند: «جهاد زن، خوب همسر داری است» و مراد وی از همسر داری، اطاعت زن از همسرش و تأمین تمام نیازهای مادی و عاطفی اوست، تا همواره علاقه مند به او باشد و تنها به او بپردازد. بنابراین زن دافع و مانعی است که مرد را از حرام بازمی دارد و حفاظتی است که او را از پیشامدهای روزگار حفظ می کند. در این باره پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «پس از اسلام، هیچ مردی فایده ای بهتر و بافضلیت تر از داشتن همسر مسلمان نخواهد برد. همسری که نگرستن به او موجب شادی اش گردد، و چون به او فرمانی دهد، اطاعت کند و در

غیاب او از خود و مال او حفاظت نماید.»

(۷) داستان اسماء دختر یزید انصاری:

برای آشکار ساختن تفاوت میان جهاد زن و جهاد مرد، و اینکه جهاد این دو کامل‌کننده یکدیگر است، داستان اسماء دختر یزید انصاری را ذکر می‌کنیم که رهبر



نیم‌بلدغه
۱۰۰

۶۰ شماره ۱۰۰

داده شده‌اید؛ و هرگاه یکی از شما به قصد حج یا عمره یا جهاد (از خانه) خارج می‌شود، ما از اموالتان محافظت می‌کنیم، لباسهایتان را می‌دوزیم [می‌بافیم] و فرزندانان را تربیت می‌کنیم. پس آیا در این اجر و خیر با شما شریک هستیم؟ پیامبر ﷺ تمام رخ به اصحاب خود رو کرد و فرمود: «آیا تاکنون سؤالی بهتر از سؤال این زن دربارهٔ دینش شنیده بودید؟» گفتند: ای رسول خدا! کدام زن می‌تواند به چنین اجری نایل شود؟ پیامبر ﷺ رو به زن کرده و فرمودند: «ای زن! توجه کن و زنان پشت سرت را نیز آگاه نما که خوب همسراری زن برای شوهرش و طلب رضایت او و پیروی از فرمانش، معادل تمام این کارها (و فضیلت‌های مردان) است. ۳۲»

(۸) علایم نقصان زن:

اکنون بازمی‌گردیم به مناقشهٔ جسورانه‌ای که با روزنامه‌نگاران ایرانی در تهران داشتیم. برخی زنان، امام علی علیه السلام را به جفا و تبعیض در مورد زن متهم می‌کنند؛ چرا که بر آنها نشان نقص نهاده است. اما من می‌گویم کلام امام علیه السلام مقتضای حال بوده و مقصود ایشان پایین بردن ارزش زن در مقابل مرد نبوده است. هر چیزی که انسان دارا نباشد، نقصی در وجود اوست. اگر زن در برخی امور ناقص است، مرد نیز در مواردی دیگر دچار نقصان می‌باشد؛ جز اینکه برتری نهایی از آن مرد می‌باشد؛ چرا که خداوند متعال فرموده است:

گروهی از زنان بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. خلاصهٔ داستان این است که اسماء به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله که در بین یارانش بود، آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، ای رسول خدا! من پیشوای زنانی هستم که به خدمت تو آمده‌اند. خداوند - عزوجل - تو را برای همهٔ مردان و زنان مبعوث کرد و ما به تو و خدایت ایمان آوردیم. ما گروهی از زنان پوشیده و در پرده هستیم که در خانه‌های شما مردان نشسته و شهوأتان برآورده و فرزندانان را حمل می‌کنیم. حال آنکه شما مردان به واسطهٔ نمازهای جمعه و جماعت و عیادت بیماران و حاضر شدن بر سر جنازه و حج، و برتر از آن، جهاد در راه خداوند عزوجل - بر ما برتری

«مردان، کارگزاران و سرپرستان زن‌اند، به سبب آنکه خداوند برخی از ایشان را بر برخی (زنان) برتری داده است.»^{۳۳}

به همین خاطر خداوند سرپرستی خانواده را به دست مرد سپرده است. امام علی علیه السلام نقص زن را در سه زمینه برشمرده است که عبارتند از: «نقص عقل‌ها، نقص بهره‌ها و نقص پاکی». امام علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ای که بعد از فراغت از پیکار با عایشه در جنگ جمل ایراد نمودند، در بیان نقص زنان فرمودند: «ای مردم! زنان از لحاظ ایمان و سهم و خرد، کم بهره‌اند. نقص ایمانشان به سبب آن است که در روزهای حیضشان از نماز و روزه باز می‌مانند. دلیل کم‌خردی‌شان آن است که شهادت دو زن (در قضاوت) معادل شهادت یک مرد است. و اما نقصان سهمشان این است که ارث آنها نیمی از ارث مردان می‌باشد. پس، از زنان بد پرهیزید و از بهترینشان هم بر حذر باشید. در کار خیر از آنها اطاعت نکنید تا به کار ناپسند طمع نکنند.»

در زیر، ویژگی‌های نقصی که گذشت و عوامل آن را شرح خواهیم داد:

۱- نقص پاکی: امام علی علیه السلام از نقص در طهارت به نقص در ایمان تعبیر کرده و چنین می‌فرماید که: «زنان، ناقص‌الایمانند». این بدان جهت است که عبادت - که بُب و مغز ایمان است - بدون طهارت، استوار نمی‌گردد و در حالی که مرد در هر زمانی می‌تواند به

عبادت پردازد، می‌بینیم که زن در روزهای حیض از نماز و روزه بازمی‌ماند؛ که در واقع قریب به ربع زندگی او را همین روزها تشکیل می‌دهد. دلیل این امر آن است که زن در اثناء حیض از تغییرات و تحولات جسمی و روحی‌ای رنج می‌برد که او را از پرداختن به عبادات ناتوان می‌سازد. خداوند متعال می‌فرماید: «از تو دربارهٔ حیض می‌پرسند. بگو آن اذیتی (برای زنان) است». در مورد جنب شدن زوجین نیز چنین است. جنابت، حیض و نفاس با ظلمت و تاریکی‌ای همراه است که نفس را می‌پوشاند و جز با زوال خود اینها از بین نمی‌رود. این در حالتی است که حیض به خاطر وظیفهٔ مقدّس زن در امر بارداری، به دنیا آوردن و شیر دادن فرزند است. این مطلب نقصی برای زن نیست. بلکه کرامتی است که بدان عزّت می‌یابند؛ چرا که زن به این شکل، به دنیا آورندهٔ نسلها و سازندهٔ قهرمانهاست.

۲- نقص در بهره و سهم: مراد، بهره و سهم زن در ارث است. سهم زنان نصف سهم مردان است و این در کلام خداوند متعال آمده است که: «برای مرد، سهمی معادل سهم دو زن است». این به عقیدهٔ من اکرام فراوان زن را در بردارد. هنگامی که اسلام هیچ‌گونه هزینه‌ای را برای هیچ‌کس از زن مطالبه نمی‌کند، می‌بینیم که نیمی از سهمی را که به مرد می‌دهد، به زن عطا می‌کند؛ حال آنکه تأمین مخارج خانواده و پدر و مادر و حتی

برادران را - اگر نیازمند باشند - از مرد مطالبه می‌نماید. بنابراین، فرق نهادن در سهم الارث از جمله مستلزمات تفاوت در وظیفه و تکلیف زن و مرد است و اگر خداوند معادل سهم مرد را به زن عطا می‌کرد، قطعاً چنین کاری ظلم و ستم بود.

این نقص نیز ادعای پایین‌رتبه بودن زن نیست. بلکه فقط تحقق عدالت و انصاف و ایجاد برابری میان حق و تکلیف است.

۳- نقص عقل‌ها: ما گوشه‌ای از این نقص را به هنگام بیان تفاوت میان زن و مرد از حیث تقسیم عقل و عاطفه به جهت آنکه هر یک نقش خود را به نحو احسن انجام دهند، شرح دادیم. این نقص در جایی دیگر از نهج البلاغه نیز بر زبان امام علیه السلام جاری شده و آن به هنگام سفارش وی به لشکریانش پیش از برخورد با دشمن در صفین بود که آنها را به عدم تعرض و آزار و اذیت زنان سفارش نمود، حتی اگر الفاظ زشت و توهین آمیز بر زبان آورند. ایشان علیه السلام می‌فرمایند: «و زنان را با آزار و اذیت برمی‌نگیزید، هر چند به آبرویتان اهانت کنند و فرمانروایان را دشنام دهند. زیرا آنها از لحاظ قدرت و روحیه و عقل ضعیفند.»

از ویژگیهای زنان این است که به هنگام خشم، همه گونه سخن بر زبان جاری می‌سازند، بدون اینکه قادر به کنترل خود و عاطفه‌شان باشند. به همین جهت در گذشته اگر زنی در مقابل سلطان یا فرماندهی سخن

می‌گفت، همچون مردان با او محاسبه نمی‌شد؛ بلکه می‌گفتند او یک زن است و زن بنا به عاطفه‌اش سخن می‌گوید. بدین سبب است که شارع مقدس شهادت دو زن را معادل شهادت یک مرد محسوب می‌دارد. زیرا زن به دلیل انگیزه عاطفه‌ای که بر او غالب است، ممکن است مضمون شهادت را تحریف کند و آن را از حقیقتش خارج سازد. کثرت فراموشی و کم توجهی از نظر عقلی نیز مزید بر علت است.

این مطلب، بهره‌مندی برخی زنان را از عقلهای پخته، که گاه به برتری عقلی بر مردان می‌انجامد، نفی نمی‌کند. از نزدیک‌ترین مثالها در این باره، آن زن «مخزومی» است که با عمر بن خطاب درباره مهریه زنان مناقشه کرد و او را با دلیل و برهان خاموش نمود؛ به طوری که عمر گفت: تعجب نمی‌کنید از پیشوایی که خطا می‌کند و زنی که درست سخن می‌گوید، به گونه‌ای که پیشوایتان را گمراه می‌یابد و بر او برتری می‌جوید؟

داستان ام‌البینین با حجاج

از این‌گونه داستانها، داستان ام‌البینین - همسر ولید بن عبدالملک - است هنگامی که با حجاج ثقفی به مجادله پرداخت و او را به سکوت واداشت. ابن‌قتیبه در کتاب عیون الاخبار روایت کرده است که چون حجاج بر ولید بن عبدالملک وارد شد، در حالی که زرهی بر تن و سربندی سیاه و کمانی

(به دست) داشت، همسرش ام‌البین - دختر عبدالعزیز بن مروان - کسی را به دنبال ولید فرستاد که از او پرسد: این اعرابی غرق در سلاح که نزد توست و تو سرکرده اویی، کیست؟ ولید کسی را فرستاد که به وی بگوید: این حجاج است. زن، بار دیگر فرستاده را بازگرداند و گفت: ام‌البین به تو می‌گوید: به خدا سوگند اگر امروز ملک الموت با تو خلوت داشت، برایم دوست داشتنی‌تر از این بود که حجاج با تو خلوت کرده است. ولید، حجاج را از این موضوع مطلع ساخت و او نیز به مزاح پرداخت و گفت: ای امیرمؤمنان! مزاح زنان را با سخنان آراسته‌شان رها کن، که زن گلی خوشبوست، نه قهرمان. پس آنها را بر راز خود آگاه مساز و در مشورت وارد مکن!

هنگامی که ولید نزد همسرش آمد، او را از ماجرا باخبر ساخت و با سخن حجاج به مزاح با او پرداخت. زن گفت: ای امیرمؤمنان! درخواستم از شما آن است که به او دستور دهید فردا برای عرض سلام و ادب نزد من بیاید. ولید چنان کرد. وقتی حجاج به نزد زن آمد، او را بیرون در نگه داشت. پس همچنان ایستاده بود تا اینکه به او اجازه نشستن داد و گفت: ای حجاج! توبه واسطه کشتن ابن‌زبیر و عبدالرحمان بن اشعث، مورد اعتماد و امین امیرمؤمنان هستی. اما به خدا سوگند، اگر خدا می‌دانست که تو بدترین آفریده‌اش هستی، تو را با حمله به کعبه و کشتن «صاحب

کمریندها» - اولین مولود سرزمین هجرت اسلام - [یعنی عبداللّه بن زبیر که مادرش اسماء دختر ابی‌بکر بود] نمی‌آزمود. اما اینکه امیرمؤمنان را از مزاح با زنان و رسیدن به لذات و نیازهای آن‌ها نهی کردی؛ اگر زنان از دست همچون تویی رهایی یابند، چقدر شایسته و سزاوار چنین مؤاخذه‌ای هستی! و اگر از دست همچون اویی خلاصی یابند، او شایسته چنین رفتاری نیست... سپس به کنیزانش دستور داد که او را بیرون اندازند. ۳۴ هرکس می‌خواهد لطیفه‌ها بیشتر بداند، به کتاب کامل: آثار ذوات السّوار [تشانه‌ها و داستانهای به‌جا مانده از صاحبان دستبند [زنان]]، تألیف محمدعلی حامدحشیشو، چاپ صیدا، مراجعه کند.

۴- **محافظه‌کاری و احتیاط در اطاعت از زنان:** سپس امام طبرانی در ادامه سخنان می‌فرماید: «از زنان بد پرهیزید و از بهترینشان نیز برحذر باشید. آنها را در کار خیر اطاعت نکنید تا در انجام کار زشت طمع نکنند.» در این سخن، مطلب واضحی وجود دارد مبنی بر اینکه زنان به یک صفت نیستند. برخی از آنها صالح و مؤمن و برخی دیگر شرور، بدکار و کافرند. بر انسان مؤمن واجب است که از زنان بد دوری جوید و تسلیم زنان صالح نیز نشود، تا او را به سمت حرام سوق ندهند؛ و اگر زنان صالح باشند نیز در همه موارد از آنها

اطاعت نکند؛ چرا که اطاعت از آنها در هر موردی، شجاعت درخواستهای متمادی را به آنها می‌دهد، تا جایی که امر منکری را طلب می‌کنند.

خاتمه

گفتارم را با این سخن به پایان می‌رسانم که دیدگاه امام علی علیه السلام عین دیدگاه اسلام و همان دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله است. او کسی است که در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافته و پیامبر علم را چونان غذایی آماده به جان او خوراند، تا جایی که دروازه شهر علم گردید. علاوه بر دارا بودن دانش وسیع، این دانش در اعمال و کردار ایشان نیز پدیدار بود. چنان‌که پیشوایی نیکو برای مسلمانان شد و به همین جهت تنها او بود که امام نامیده شد، نه دیگر مردمان اسلام در شخصیت و اندیشه او در قالب الگویی زنده و راستین نمود یافته بود. به گونه‌ای که در ضمیر اسلام و مسلمین، به عنوان پیشوایی هدایتگر و بلند مرتبه متمثل است.

تعجبی در این نیست که امام علیه السلام قرآن ناطقی بود در برابر قرآن صامت، و او یکی از دو چیز گرانمایی بود که در کنار قرآن حضور داشتند؛ دو امانتی که تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند. مصداق سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین که فرمودند: «همانا من در میان شما چیزی را به جا می‌گذارم که اگر به آن تمسک جویند، هرگز پس از من گمراه

نخواهید شد. دو امانت گرانمایه: کتاب خداوند - عزوجل - و عترتم که اهل بیت منند. پس، از آنها پیشی مگیرید، که هلاک می‌شوید، و نسبت به آنها کوتاهی نکنید، که از بین می‌روید. به آنها تعلیم ندهید، که آنان از شما داناترند. خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه ساخته که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند. پس مراقب باشید که چگونه در این دو مورد جانشینی مرا می‌کنید.»

سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: «این علی با قرآن است و قرآن با علی است، و از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

پانویسها:

- ۱- نساء، ۱.
- ۲- حجرات، ۱۳.
- ۳- بقره، ۲۸۶.
- ۴- این مسئله در اینجا علت اصلی نیست و آنچه مؤلف با عنوان «تلاش برای محدود ساختن عوامل ناپیکاری» ذکر کرده، مهم‌ترین امر به‌شمار می‌آید. به اضافه اینکه اسلام سعی در متمرکز ساختن و تثبیت عامل اعتماد در میان زوجین دارد... و دیگر مسائلی که مجال سخن گفتن از آن در اینجا نیست.
- ۵- یعنی آن مردی که توانایی‌هایش را در خدمت حقیقت و انسانیت به کار می‌گیرد.
- ۶- برخی تفاوت‌های نوعی و کیفی نیز وجود دارد که در مورد نقشی که زن شایستگی انجام آن را دارد، لحاظ می‌شود... این مطلب در سخنان بعدی خود مؤلف نیز دیده می‌شود.
- ۷- عنکبوت، ۴۳.
- ۸- انفال، ۲۲.
- ۹- فرقان، ۴۴.

۱۰- اعراف، ۱۷۹.

۱۱- حج، ۴۶.

۱۲- شعراء، ۸۹.

۱۳- شمس، ۸-۷.

۱۴- زخرف، ۳۲.

۱۵- حکمت ۲۲۸، ملحق به قسمت آخر تفسیر ابن ابی الحدید.

۱۶- احزاب، ۳۴.

۱۷- یوسف، ۲۸.

۱۸- یوسف، ۳۴-۳۳.

۱۹- اگر غیرت به حدی برسد که شخص با وجود آن خداوند سبحان را فراموش کند و اوامر و نواهی خداوند متعال را به شکلی علنی و آشکار به مبارزه طلبد و از توجه و اطلاع گذشته خویش نیز تعدی کند، این به معنای آن است که وی در حالت غیرت و برانگیختگی اش به سلطنت و فرمانروایی خداوند سبحان معترف نیست و در مقابل اوامر و نواهی او سر تسلیم فرو نمی آورد؛ و شاید این نزدیک ترین مطلب به آن کلامی باشد که از ایشان نقل شده که فرموده اند: «غیرت زن، کفر است».

۲۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲۱- خطبه ۱۵۱.

۲۲- حکمت ۲۳۸.

۲۳- حکمت ۱۲۴.

۲۴- حکمت ۶۱.

۲۵- شاید نزدیک ترین مطلبی که به این سخن امیرالمؤمنین اشاره می کند، آن است که در موارد بسیاری زن - متعمدانه یا غیرمتعمدانه - مرد را اذیت می کند؛ اما به جهت وضعیت عاطفی و زنانه اش که موجب برانگیختگی مرد می شود، سبب می گردد تا نه تنها مرد نسبت به این رفتار متألم نشود، بلکه لذت هم ببرد.

۲۶- حکمت ۲۳۴.

۲۷- خطبه ۲۷.

۲۸- احزاب، ۵۹.

۲۹- نور، ۳۲.

۳۰- بحث پیشین فقهی بود و در پذیرش و رد آن میان فقها اختلاف بسیار است، و آنچه که مؤلف در

اینجا بیان کرده، به نظر وی مناسب با سیاق چنین بحثی است.

۳۱- شکی نیست که برای زن بهتر است نه او مردی را ببیند و نه مردی او را. همان گونه که صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام در مقام پاسخ به سؤال پدرشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نظری را ابراز داشتند... اما این تمام آنچه که شایسته است در این زمینه گفته شود، نیست... وگرنه، مقامات و احوال و شرایط متفاوت است... گاهی واقعیت و حقیقت موضوع ایجاب می کند که زن، شانه به شانه مرد بایستد تا موضع مبارزه طلبانه و رسالت جویانه خود را تثبیت کند، و این رسالت و تکلیف شرعی و ضرورت حفظ حیات اسلام و زنده نگاه داشتن آن و حفظ کیان و حدود و مرزهای آن است که زن را به چنین کاری وامی دارد... به همین خاطر ما فاطمه زهرا و پس از ایشان، دختر فرهیخته شان - زینب - و دیگر بانوان ایفاکننده این رسالت را می بینیم که در تثبیت موقعیتهای رسالت طلبانه و سیاست مدارانه به طور علنی و در ملاعام شرکت می کنند... البته بدون اینکه التزام به حجاب و عدم اختلال را نادیده بگیرند. بنابراین، مناسب است که خواننده توجه داشته باشد که شرایط مختلف و متفاوت است و به تبع آن، در وظیفه شرعی و الهی نیز اختلاف حاصل می شود، که ناگزیر از التزام به آن و ادای آن به نحو احسن و اکمل هستیم...

۳۲- المجالس السنیه، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳۳- این آیه (نساء، ۳۴) در مقام بیان برتری نهایی و مطلق مرد بر زن نیست. بلکه تنها در مقام اعطاء حق قیمومیت مرد بر زن است. توضیح آنکه تصمیم نهایی به مرد بازمی گردد. چراکه این مرد است که متصدی پرداخت هزینه زن می باشد و همچنین مرد قدرت بیشتری برای اتخاذ مناسب ترین تصمیم دارد؛ البته مادامی که عواطف او به آن درجه از قوت نرسیده باشد که بر عقل او بشورد. این کار به دلایل جانبی دیگری نیز صورت می گیرد که خود مؤلف در بحثهای پیشین و بعدی شرح خواهد داد.

۳۴- شرح نهج البلاغه، از ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۱۶، ص ۱۲۶.